

## خوانشی دلوزی از سیستم استبداد پارانوئیک در شمال آفریقا و ظهور زایش میل در تحولات بهار عربی (مطالعه موردی: مصر، تونس، لیبی)

\* سمیه حمیدی<sup>۱</sup>، احسان آقاجانی<sup>۲</sup>، سمیه آقاجانی<sup>۳</sup>

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران
۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران
۳. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

### اطلاعات مقاله

### چکیده

خیزش جهان عرب در قالب بهار عربی فصل جدیدی در تحولات خاورمیانه ایجاد کرد. از این زمان به بعد، تغییرات مهمی در ساختار سیاسی و اجتماعی برخی از کشورهای عربی ایجاد شد. در فرایند بهار عربی، استبداد جهان عرب به چالش کشیده شد و انرژی توده‌های ناراضی در قالب اعتراض‌های پیوسته خیابانی و انقلابی نمایان شد. تحلیل این خیزش‌ها از جهت روانی تأمل برانگیز است. به‌شکلی که توده‌های ناراضی جهان عرب با ایجاد نشانگان همراه با تغییر، نظام نشانگانی استبداد دیرپای عربی را به چالش کشیدند و توانستند مطلوب‌های نشانگانی خود را بروز دهند و آن را از ساحت قدرت مطالبه کنند. از آنجا که این اعتراض‌ها جنبه بنیادین نداشت، بیشتر در قالب ائتلاف سیاسی بی‌نتیجه نمایان شد و توانست به‌صورت ایجابی ماهیت انقلاب سیاسی و همه‌جانبه را از خود نشان دهد. در این مقاله به‌دنبال پاسخ این پرسش هستیم که فرایند تنوع و تحول در کشورهای شمال آفریقا به‌واسطه بهار عربی چگونه بوده و سیاست میل به قدرت چه مسیری را طی کرده است؟ فرضیه این مقاله ریشه‌دار بودن ساختار پارانوئیک نظام استبدادی در جهان عرب را مانع اصلی استقرار نیافتن نظم دموکراتیک در این جوامع می‌داند. در این مقاله می‌خواهیم روند تحولات بهار عربی را با بهره‌گیری از نظریه ژیل دلوز بررسی و تحلیل کنیم.

تاریخ دریافت: ۱ مرداد ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۷ فروردین ۱۴۰۲

تاریخ انتشار: ۲۵ خرداد ۱۴۰۲

### کلیدواژه‌ها:

استبداد پارانوئیک، بهار عربی، ژیل دلوز، سیاست میل.

\* نویسنده مسئول:

دکتر سمیه حمیدی

نشانی:

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه

بیرجند، بیرجند، ایران

پست الکترونیک:

somaye.hamidi@birjand.ac.ir

### استناد به این مقاله:

حمیدی، سمیه، مزدخواه، احسان. آقاجانی، سمیه (۱۴۰۲). خوانشی دلوزی از سیستم استبداد پارانوئیک در شمال آفریقا و ظهور زایش میل در تحولات بهار عربی (مطالعه موردی: مصر، تونس، لیبی). مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، ۱۱(۵)، ۵۰-۲۷.

## ۱. مقدمه

تحولات منطقه خاورمیانه از سال ۲۰۱۱ در برگیرنده خیزش توده‌های مردمی برای ایجاد تغییر در شرایط اجتماعی و سیاسی بوده است. این جنبش‌ها با محوریت نقد و نفی ماهیت نظام سیاسی و استبدادی جهان عرب و در راستای تلاش برای گذار به دموکراسی و استقرار فرایندهای دموکراتیک با محوریت آموزه‌های اسلامی انجام شدند. تحولات سیاسی و اجتماعی درون این کشورها از جمله تغییرات نسلی، گسترش رسانه‌های مجازی، ناکارآمدی اقتصادی و فساد سیاسی در داخل و تشدید فرایند جهانی شدن در محیط نظام بین‌الملل، سبب بروز تحولات ذهنی میان توده‌ها در جهان عرب شد. ساخت استبدادی حاکم بر کشورهای عربی از عوامل مؤثر بر ساحت روانی این توده‌ها بوده است. استبداد حاکم عربی با سرکوب میل به مشارکت سیاسی و اجتماعی توده‌های جهان عرب و تحکیم ساخت سیاسی بسته، بستر لازم را برای بروز نارضایتی مردم به صورت پیدایش کنش انقلابی و خشونت‌بار فراهم کرد. نمایان شدن میل به مشارکت در نظام سیاسی، چالش عمده‌ای را فراروی نظام استبدادی حاکم ایجاد کرد.

در این مقاله می‌خواهیم چگونگی فرایند خیزش سیاسی و اجتماعی در جریان بهار عربی علیه نظام استبدادی را با بهره‌گرفتن از نظریه ژیل دلوز بررسی و تحلیل کنیم. فرضیه این است که توده‌های ناراضی در جهان عرب با ابراز میل به مشارکت در سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود به ارائه نشانگانی مغایر با نظام نشانگانی استبداد حاکم در کشورهای عربی پرداخته و در عرصه عملی نیز به کنش سیاسی سطحی در قالب انقلاب سیاسی برای تحقق میل به مشارکت سیاسی روی آورند. در مورد خیزش بهار عربی تاکنون پژوهش‌های مختلفی انجام شده است که بیشتر آن‌ها عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را از زاویه داخلی، منطقه‌ای و جهانی بررسی کرده‌اند. در این نوشتار با تأکید بر تحلیل روانکاوانه از این جنبش عمومی در جهان عرب می‌خواهیم خوانشی متمایز با آثار پیش‌گفته ارائه دهیم. بنابراین تحولات بهار عربی در کشورهای مصر، لیبی، تونس را بررسی می‌کنیم.

## ۲. پیشینه پژوهش

در مورد فهم خیزش‌های عربی که موسوم به بهار عربی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا هستند، پژوهش‌های متعددی انجام شده است که چند نمونه را می‌آوریم. زیبایی (۱۳۹۹) در مقاله «بررسی تطبیقی انقلاب‌های تونس و مصر در بستر ناآرامی‌های عربی» علل و تأثیرات

بهار عربی در کشورهای شمال آفریقا را توضیح می‌دهد. او می‌نویسد در هر دو کشور تونس و مصر اعتراض‌های عمومی منجر به تغییر ساخت مسلط شد و زمینه انتقال و گذار قدرت گسترش یافت. حیدری و دیگران (۱۳۹۸) در مقاله «تحلیل گفتمانی جنبش‌های شبکه‌ای انقلاب‌های عربی (۲۰۱۱)» انقلاب‌های عربی را در پرتو نقش رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی تحلیل می‌کنند. آن‌ها می‌گویند در حرکت‌های بهار عربی رسانه‌ها و فضای سایبری منجر به تغییر گفتمان شدند و بستر برای مطرح شدن گفتمان مقاومت به رهبری توده‌ها به وجود آمد. آصف بیات در مقاله «انقلاب بدون انقلابیون» ضمن استفاده از نظریه زندگی به مثابه سیاست، علت برهم خوردن زیست اجتماعی و سیاسی کشورهای درگیر در جریان‌های بهار عربی، سیستم نولیبرالیسم را به عنوان کاتالیزور حرکت در جهت تغییر نظم موجود در نظر می‌گیرد. عید محمد و دالیا فهمی در مقاله «بهار عربی: مدرنیته، هویت و تغییر» می‌گویند تغییر تفکر، تغییر سیاست‌ها و رویکردهای هویتی و ورود تفکرات دموکراتیک بر محور مدرنیته و رسانه‌های جمعی منجر به دامن زدن تحریک‌های موسوم به بهار عربی شده است. اعتراض‌ها و حرکت‌هایی که در بطن کنشگری خود، خواستار تغییر و تحول جدی در نظم موجود استبدادی بودند. با توجه به بررسی‌های انجام شده به نظر می‌رسد پژوهشی که موضوع این مقاله را توضیح دهد وجود ندارد؛ از این رو اهمیت این پژوهش مشخص می‌شود.

### ۳. چارچوب نظری

دلوز از اندیشمندان پسا ساختارگراست که خوانشی روانکاوانه از عرصه سیاسی ارائه می‌دهد. مفاهیم بنیادین نظریه او را می‌توان در مفاهیمی مانند نفی، کنش انقلابی، هستی‌شناسی عینی، سیاست میل، انرژی لیبیدیوی، استبداد پارانوئیک و انقلاب ریزم‌وار در تبیین حرکت‌های اعتراضی در نظام‌های استبدادی برشمرد. رادیکال بودن نفی، دلوز را وامی دارد با مسائل بسیار سطح پایین یا مسائل مربوط به سرشت هستی درگیر شود. نقد همه‌جانبه دلوز متضمن چنان ویرانگری مطلق است که زیرسؤال بردن واقعیت را لازم می‌سازد (Hart, 2013: 16-17). اندیشه دلوز در جهت به حاشیه راندن عقل‌گرایی هگلی، میل را نقطه کانونی شناخت ما از جهان و محیط پیرامون می‌داند. بنابراین برخلاف هستی‌شناسی هگلی که وجهی بنیادین و ذهنی دارد؛ در اندیشه دلوز، شناخت مبتنی بر میل به صورت سطحی و عینی است. در نتیجه، کنش انقلابی مبتنی بر این هستی‌شناسی نیز صورتی بنیادین ندارد، بلکه تنها تغییرات سطحی را مدنظر قرار می‌دهد.

دلوز همانند فوکو و بسیاری از اندیشمندان پسا ساختارگرا، تصویری از تغییرات انقلابی جهانی ارائه نمی‌دهد. آنچه آنان ترسیم می‌کنند، فرایند تجربه‌کنش گرایانه میان نهادهای اقتصادی و سیاسی و جنبش‌های جدید ضد ساختاری زیرنهادی در جهت تولید میل و ایجاد کنش انقلابی است. به باور آن‌ها مفهوم اقلیت به معنای گروهی است که از اکثریت که حامل نشانگان اجتماعی غالب هستند، انحراف یافته است. اهمیت اقلیت از نگاه آنان نه در جدایی نسبی آن از اکثریت، بلکه در ظرفیت سیاسی انحراف از هنجار است. اقلیت، توان قلمروزدایی از نشانگان اجتماعی ساخت قدرت را دارد. به باور دلوز، همین فرایند قلمروزدایی ذات سیاست انقلابی را شکل می‌دهد (Deleuze & Parnet, Dialogues of Iran's, 1987:147). در واقع نوع سیاست دلوز معطوف به صورت‌های خاصی از انقلابی‌شدگی است و نه معطوف به تغییرات اجتماعی. به بیانی، در فرایند قلمروزدایی اقلیت، تغییراتی که ایجاد می‌شود، محلی و خاص‌گرایانه است و تغییرات بنیادین اجتماعی را در بر نمی‌گیرد. تغییرات حاصل از این کنش‌های انقلابی در نهایت منجر به انقلاب اجتماعی نمی‌شوند، بلکه انقلاب سیاسی و تغییرات سطحی را به دنبال دارد.

از نکات مهم نظریه دلوز، ایجاد چرخش در مفهوم میل است و در همه فرایندهای اجتماعی و سیاسی حضور دارد. به باور او «نه واقعیت و نه میل، هیچ‌یک محصول اجتماع نیستند... به نظر ما، خود حوزه اجتماعی در محاصره میل قرار دارد (Deleuze & Guattari, 1977: 28-29). تحلیل حوزه اجتماعی بر مبنای میل است که هم‌راستا با نظریه فوکو است. همه روابط اجتماعی مبتنی بر روابط قدرت و میل‌اند. پس هر نهاد اجتماعی نیز یک دستگاه قدرت و هم یک مدار پیچیده‌ای از میل است. میل هرگز انرژی غریزی صرف و مستقل نیست، بلکه عنصری در حال شدن و در تعامل با جامعه است. آن‌ها در پاسخ به این پرسش که انقلاب چگونه امکان‌پذیر می‌شود؟ آن را در حوزه میل پاسخ می‌دهند. به باور آن‌ها اگر منظور از انقلاب گسست از تعین‌های علی (ساختارهای اجتماعی شکل‌گرفته) در یک حوزه اجتماعی است، پس باید نظم میل و هجمه آن گویای این گسست باشد. در واقع میل، قدرت بازتولید تفاوت یا دیگرشدنی است که دلوز آن را سیاست میل می‌نامد. در بیشتر مونتاژهای میل، کنش‌های انقلابی حاکم‌اند. یعنی وجهی ساختار شکنانه بر حرکت میل در عرصه اجتماعی غالب است. آن‌ها در این زمینه دو قطب را در یک جامعه از یکدیگر متمایز می‌کنند. قطب پارانویسی و واپس‌گرای فاشیست و قطب اسکیزوبی انقلاب (Deleuze, 1995: 120). منظور از قطب اول، ساختار نظام سیاسی حاکم بر یک کشور است که ویژگی استبدادی و بسته دارد و

قطب دوم، شامل رشد سیاست میل در میان توده‌های جامعه است که آن را در آستانه کنش انقلابی در جهت شکستن ساختار نظام استبدادی حاکم (پارانویک) قرار می‌دهد.

دلوز در کتاب «ضد ادیپ» می‌نویسد میل تولید واقعیت می‌کند و ماهیت آن انقلابی و ضد ساختار اجتماعی مسلط است. آنچه میل طلب می‌کند؛ غیرارادی و ناآگاهانه است. دلوز انرژی تولیدشده در فرایند میل را انرژی لیبیدویی می‌نامد. او تلاش می‌کند خوانشی روانکاوانه از فرایند کنش انقلابی ارائه دهد. همچنین آزادسازی انرژی لیبیدویی، فرایند کنش انقلابی را از وجه عقلانی آن خارج می‌کند و آن را تابع ساختار روانی و گزینه قرار می‌دهد. ازاین‌رو توان ویرانگری آن به شدت بالاست. در نگاه دلوز، نظام استبدادی از جمله آثاری که در جامعه دارد، سرکوب و کنترل میل و گزینه در افراد است. در این ساختار هر فرد، سرکوبگر گزینه است؛ نه تنها غرایز دیگران، بلکه غرایز خویشان را در هم می‌کوبد.

دلوز در کتاب «هزار سطح صاف» به موضوع مواجهه انسان با جهان و هراس از آن می‌پردازد. او برای توضیح این امر از دو کلیدواژه تأویل و نشانگان بهره می‌جوید. به گمان دلوز هر تأویل از آغاز، نشانی از هراس در خود دارد و او این هراس را بیماری تأویل می‌نامد. انسان موجودی است، نشانه‌ساز که از همان آغاز نشانه‌گذاری که هدفش شناخت جهان است، ساختار پارانویک درونش شکل می‌گیرد. نشانه‌ها را تنها در نظام استبدادی پارانویا می‌توان شناخت. نظام نشانه‌ها بیانگر اشتیاق به کشف برتری، اقتدار و نظارت است و گونه‌ای کنش نمادین برای به‌نظم درآوردن محیط پیرامون و در صورت لزوم کاربست زور است. به غیر از نشانگان استبداد پارانویا با نشانگان متفاوت دیگری مواجه هستیم که این نشانه‌سازی غیررسمی برای ساخت قدرت همواره منشأ ترس و نگرانی است (Ahmadi, 2021: 488).

از دیگر اصطلاحات دلوز، تبیین کنش انقلابی در نظام استبداد پارانویک، استعاره ریزوم است. ریزوم گیاهی است که با هرگونه قاعده و نظم مسلط، سازگاری ندارد و عناصر سازنده‌اش نمادهایی هستند که بی‌ریشه‌اند. استعاره ریزوم، تمثیل جامعه انقلابی است که شکاف‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن فعال شده‌اند و جامعه را به وضعیت موزاییکی تبدیل کرده است. این شکاف‌ها نمادهایی بی‌مرز و فارغ از محدوده هستند که در کنار هم قرار گرفته‌اند و به هزاران سطح صاف شبیه‌اند. بنابراین از نگاه دلوز، ماهیت کنش انقلابی در نظام‌های سیاسی مبتنی بر استبداد پارانویک منجر به فعال شدن سیاست میل می‌شود که او در نهایت، انقلابی ریزوم‌وار را

مبتنی بر انقلابی سطحی و به دور از انقلابی همه‌جانبه و بنیادین (انقلاب اجتماعی) می‌داند.

#### ۴. ساختار نظام استبدادی پارانوئیک جهان عرب

بهار عربی بیش از هر چیز بی‌پایه‌بودن نگرش‌هایی را نشان داد که مدعی بودند، ارزش‌های فرهنگی جوامع مسلمان به‌ویژه در کشورهای عربی، مهم‌ترین منشأ مقوم اقتدارگرایی است. برخی این علت فرهنگی را در قالب تاریخی ارائه کرده و به گذشته دیرپای این جوامع نسبت می‌دهند. این مسئله حتی برای توده‌های عرب نیز مطرح بود که گویی ویژگی درون آن‌ها وجود دارد که مانع خروج آن‌ها از وضعیت نابسامانی سیاسی و اجتماعی می‌شود. در این جوامع سلسله مراتبی و پدرسالار، مردم در فرایند فرهنگ‌پذیری خود، تبعیت از گروه‌های بالادستی به‌ویژه حاکمان را درونی کرده و مطیع آن‌ها می‌شوند. گاهی هم آموزه‌های دینی عامل این تسلیم‌جویی به‌ویژه در میان توده‌ها شمرده می‌شود (Tagavi, 2016: 14). همچنین ویژگی‌های نظام سیاسی پارانوئیک جهان عرب، رواج فساد سیاسی و اقتصادی، سرکوب حرکت‌های دموکراتیک، نظام سیاسی و حاکمیت فرهنگ سیاسی پاتریمونیال است که در ادامه با توجه به تجارب برخی از دولت‌های درگیر در بهار عربی آن را تحلیل و بررسی می‌کنیم.

از سال ۱۹۵۶ که هم‌زمان با استقلال تونس بود تا لحظه انقلاب در این کشور، تنها دو رئیس‌جمهور در این کشور به قدرت رسیدند که اختیارات فوق‌العاده داشتند و محدودیت نهادی نداشتند (Alexander, 2010: 36). حیب بورقبیه ۳۱ سال و بن‌علی ۲۳ سال بر تونس حکومت کردند. میزان اقتدارگرایی در دوران بن‌علی به حدی بود که تحلیلگران سطح دیکتاتوری و استبداد را در حکومت او حتی بدتر از بورقبیه می‌دانستند (Zulfiqari, 2011: 16). بورقبیه، سیاست سخت‌گیرانه‌ای را نسبت به جنبش‌گرایی اسلامی به رهبری غنوشی، اعمال و اعضای آن را دستگیر، زندانی و تبعید کرد. غنوشی معتقد بود که برخلاف الگوی انقلاب ایران که به سرنگونی خشونت‌بار رژیم پیشین انجامید، چنانچه تغییرات از پایین به بالا و به‌صورت آرام صورت گیرد، جامعه به‌تدریج دگرگون‌شده و مشارکت سیاسی فزونی می‌یابد و اصول دموکراسی برای دستیابی به دولتی اسلامی و دموکراتیک محقق می‌شود (Esposito J., 1999: 167).

دولت بن‌علی نیز ادامه سیاست سرکوب بود. در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲، نیروهای امنیتی در عملیاتی چندجانبه بیش از ۸۰۰۰ نفر از فعالان النهضه را دستگیر کردند. جست‌وجوهای شبانه، یورش به منازل و بازجویی‌های اجباری به امری عادی تبدیل شده بود. دست‌کم هفت

تن از اعضای النهضه، در جریان بازداشت‌ها جان خود را در اثر شکنجه از دست دادند. ۲۷۹ نفر از اعضای النهضه نیز در دادگاه‌های نظامی محاکمه و به زندان‌های طولانی مدت محکوم شدند. علاوه بر سرکوب شدید النهضه، بن‌علی برای ترساندن مطبوعات، قوه قضائیه و هرگونه مخالفت بالقوه، دستگاه‌های امنیتی شخصی خود را ایجاد کرد. همچنین زمانی که بن‌علی متوجه شد معترضان خواستار نابودی رژیم او هستند، هزاران نفر از مأموران امنیتی را به خیابان‌ها فرستاد که بی‌رحمانه به تظاهرکنندگان حمله کردند. سیاست دولت بن‌علی، سرکوب ناراضیان و شلیک به طرف آنان بود. برای کاهش دسترسی معترضان به رسانه‌های اجتماعی، دولت سایت‌ها را مسدود و فیلتر (Schraeder & Redissi, 2011: 11) و در دسامبر ۲۰۱۰ فیس‌بوک را هک کرد. در مصر اساساً ساختار نظام استبدادی حاکم با مشکلاتی مانند مشروعیت سیاسی، تفرقه اجتماعی و اقتصاد ناکارآمد مواجه بود. در کنار این مسائل نوع جابرانه دموکراسی که به دموکراسی کنترل‌شده حاکمیتی معروف شده بود روندها و فرایندهای مشارکتی در بُعد اجتماعی را برای مردم مشکل کرده بود. در مصر انحصارگرایی سیاسی، کنشگری‌های سکولارگرایانه، قطبی‌سازی اجتماعی و بازتولید اقتدارگرایی نظم اجتماعی و استبدادی وجود داشت و خود از نشانگان ساختاری استبدادی در این کشور بود.

در لیبی قذافی دموکراسی را نوعی دیکتاتوری می‌دانست و آن را رد می‌کرد. او منکر هر نوع انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری در کشورش بود (Amirshahi, 1998: 65). او به‌عنوان رئیس‌جمهور، بالاترین مقام اجرایی کشور بود. قذافی معاون نخست‌وزیر و اعضای مجلس شورا را انتخاب و با مشورت نخست‌وزیر، اعضای کابینه را تعیین می‌کرد. رئیس‌جمهور حق انحلال مجلس را نیز داشت (Niakooee, 2011: 245). در لیبی حدود نیم‌قرن هیچ حزبی وجود نداشت و احزاب و گروه‌های سیاسی فعالیت سیاسی نداشتند. در دوره قذافی نه تنها فعالیت احزاب سیاسی ممنوع بود، بلکه تأسیس حزب خیانت به کشور محسوب می‌شد و مجازات آن اعدام بود. با وجود درآمد نفتی زیاد بیشتر مردم این کشور در فقر زندگی می‌کردند. با این حال دارایی‌های قذافی حدود ۱۳۱ میلیارد دلار برآورد شده است. او و خانواده‌اش با دراختیار داشتن همه طرح‌های کشور، ثروت عظیمی جمع‌آوری کردند. آن‌ها در خارج از کشور به‌ویژه بانک‌ها و هتل‌های ایتالیا سرمایه‌گذاری کردند. از چالش‌های مهم لیبی بحران توزیع منابع اقتصادی کشور بود (Mosavi & Others, 2012: 211).

پایه اصلی ساختار اجتماعی لیبی، قبیله است. از این‌رو قبیله‌گرایی در لیبی منجر به افزایش

واگرایی و فروپاشی نهادهای سیاسی و طرح اجباری‌سازی یک‌دست‌شدن هویت به نفع حاکمیت شد (Yazdani & Ghasemi, 2015: 80). مخالفت قذافی با تحزب‌گرایی و نبود احزاب قدرتمند در لیبی مانع تجمع و انتقال خواسته‌ها و مطالبات مردم به دولت می‌شد که عاملی مهم در نظم استبدادی این کشور به حساب می‌آمد. به‌طور کلی، ظهور استبداد پارانوئیک که مبتنی بر نشانگانی از قطب واپس‌گرایی فاشیستی است، ریشه در فرهنگ سیاسی و اجتماعی این مناطق دارد و تولیدشده آن است. ابراهیم البلیهی می‌گوید در ساختار پارانوئیک چنین جوامعی منطق دوگانه‌ای حاکم شده است: به معنای منطق الاقناع و منطق الاخضاع. مورد اول به معنای عدم اقناع‌سازی اجتماعی و مردمی در بستر جامعه است که حاکمان مستبد عرب در سال‌های اخیر همواره بر محور چنین منطقی در پی اقناع اجتماعی و مردم در عرصه عمومی نبودند و منطق الاخضاع هم به معنای برتری‌یافتن سلطه و استبداد است.

## ۵. نشانگان تحول در نظام سیاسی و اجتماعی جهان عرب

تحول در ساختار سیاسی و اجتماعی کشورهای جهان عرب، معطوف به دو عامل داخلی و خارجی است. از جنبه بین‌المللی، فرایند رو به گسترش جهانی‌شدن و طرح موضوعات متفاوت عینی و ذهنی مانند ایجاد رسانه‌های مجازی و پیدایش افکار آزادی‌خواهانه و بعضاً فمینیستی، تأثیر مهمی بر ایجاد تحول نشانگانی در کشورهای جهان عرب داشته است. علاوه بر آن در بعد داخلی نیز انجام اصلاحات توسط برخی از دولت‌مردان جهان عرب به همراه ایجاد تحرک در جامعه مدنی در حال رشد این جوامع که متأثر از فضای مجازی و فرایند جهانی‌شدن بوده، در کنار خوانش جدیدی که برخی از گروه‌های معترض از دین و نسبت با آن با دموکراسی و تحولات اجتماعی ایجاد کردند؛ نقش بسزایی در شکل‌گیری تحول در فضای داخلی کشورهای عربی درگیر در بحران‌های سیاسی و اجتماعی از سال ۲۰۱۱ به بعد داشت. بیشتر کشورهای عربی مشکلات اقتصادی دارند. پایین بودن درآمد سرانه ملی، شکاف طبقاتی، بیکاری، تورم، بدهی خارجی، کمیت و کیفیت کالاهای ساخته‌شده داخلی و ائتلاف انرژی بخش‌هایی از این مشکلات هستند.

آنچه توده‌های عرب را در بیشتر کشورها به معارضه‌جویی کشاند در درجه نخست، مشکلات اقتصادی بود. چنانکه شروع اعتراض‌ها یعنی خودسوزی محمدبوعزیزی، فقط دلیل اقتصادی داشت. اگرچه تونس طبقه متوسط به نسبت بزرگی دارد، فرایند خصوصی‌سازی در سال‌های



پایانی حکومت بن‌علی که به تمرکز ثروت در دست خویشاوندان و نزدیکان وی انجامید و نارضایتی شدیدی را در این کشور سبب شد. با وجود پیشرفت اقتصادی تونس، بیکاری بالای جوانان، نابرابری درآمدها، فساد و نابرابری‌های منطقه‌ای، وضعیتی از سرخوردگی و ناامیدی را به وجود آورده بود. کاهش تقاضای محصولات تونس در بازار اروپا، شرایط را وخیم‌تر کرد، به‌گونه‌ای که صادرات کشور کاهش یافت و تا سال ۲۰۰۸ بخش صنعت ورشکسته شد (Es-posito J., 2016: 289). اصلاحات اقتصادی سال ۲۰۱۰ شکاف ناشی از نابرابری اقتصادی میان مناطق شهری و روستایی را عمیق‌تر کرد. نابرابری اجتماعی توأم با فساد خانواده بن‌علی بود (Ei-Khawas, 2012: 7).

بحران اقتصادی، افزایش بیکاری اجتماعی، افزایش تورم و فساد سیستماتیک دولت مبارک از دلایل خیزش‌های تحول‌خواهانه در مصر بود. به‌طوری که جنبش توده‌ای عظیمی به راه افتاد. از عوامل بسیار مهمی که در حرکت این جنبش در مصر مؤثر بود می‌توان به مشکلات مربوط به بحران مشروعیت سیاسی نظام، نبود انتخابات آزاد، چالش‌های اقتصادی و اجتماعی اشاره کرد. در لیبی، موضوعاتی مانند بحران ناکارآمدی، بحران‌های مشروعیت، مشارکت و چالش‌های اقتصادی از نشانگان تحول در جامعه لیبی هستند که در قالب سیاست میل بروز یافتند. در این کشور مسائل و چالش‌های اقتصادی نقش مهمی در آغاز و تداوم بحران داشتند. رانت نفت علاوه بر پیامدهای سیاسی و اجتماعی، پیامدهای اقتصادی ناگواری نیز در برداشت. افزون بر این مشکل ساختاری در کشور لیبی، دولت شخصی و تمامی نهادها و وزارتخانه‌ها در چهارچوبی خانوادگی اداره می‌شد.

فساد اقتصادی و سیاسی با تکیه بر رانت نفت به شدت افزایش یافته و شکاف‌های سیاسی و اجتماعی را افزایش می‌داد. بدین ترتیب یکی از دلایل اصلی گسترش اعتراض‌ها در لیبی شرایط اقتصادی حاکم بر این کشور در کنار فساد و ناکارآمدی رژیم قذافی در حل مشکلات اقتصادی بود. علاوه بر مسائل اقتصادی، بحران مشروعیت و مشارکت از دیگر نشانگان تحول در ساختار سیاسی و اجتماعی در لیبی است. در رژیم قذافی نه تنها امکان مشارکت افراد و گروه‌های سیاسی در قدرت وجود نداشت، بلکه حاکمیت به حذف و تضعیف جدی گروه‌های رقیب و مخالف پرداخت. یکی از ویژگی‌های اصلی رژیم قذافی سرکوب گسترده مخالفان و حذف رقبای و حتی منتقدان بود. حکومت قذافی با توجه به ساختارها و نهادهای خاص خود که آن را از نهادهای معمولی و کارآمد یک دولت مدرن متمایز می‌کرد، در عرصه‌های مختلف به شدت

دچار ناکارآمدی بود و سبک رهبری قذافی نیز مانع هرگونه اصلاح ساختاری و ایجاد نهادهای سیاسی و اقتصادی نوین شد. با توجه به بیان دلوز، از آثار نظام استبدادی سرکوب، ترس، کنترل اجتماعی و سیاسی بر مردم و نظام اجتماعی است. اساساً فرهنگ استبدادی پارانوئیک به فرهنگ استبداد تبدیل شده بود و به مثابه فرهنگ حاکم در ساختار اجتماعی نظم یافته بود. زیربنای چنین استبدادی بر مبنای «مبدأ الخوف» و «مبدأ القمع» است، اصولی که بر محور ترس، سرکوب و استبداد بنا شده بودند.

## ۶. سیاست میل به قدرت و دگرگونی در نظام استبدادی پارانوئیک شمال آفریقا

زمانی که جامعه امیال انسانی را پس می‌زند و وجهی از قدرت به حساب می‌آیند، ویژگی سیاسی پیدا می‌کنند، این میل معطوف به مسئله قدرت می‌شود. از آنجایی که امیال آدمی به صورت مستمر سرکوب می‌شود؛ شیوه‌های خاصی از زندگی را در غالب مفاهیم جدید تولید و تفکرهای جدیدی را به وجود می‌آوردند. در انقلاب‌های بهار عربی، ساختار استبدادی پارانوئیک حاکم بر رژیم‌های موجود، رشد نکردن و نبود اجازه تغییر، زمینه ضرورت تغییر را در جامعه ایجاد کرده بودند. فضای بسته سیاسی، سرکوب، فسادهای سیاسی و اقتصادی، فرهنگ سیاسی پاتریمونیل و استبدادی موجب نابرابری‌های زیاد اجتماعی در ابعاد مختلف شده بود. در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ محمد بوعزیزی<sup>۱</sup> دست‌فروش جوان تونس در مقابل ساختمان دولت خود را آتش زد. علت این خودسوزی، مصادره اموال و اجناس او توسط پلیس و تحقیرش در انتظار عمومی بود که بستر چنین اتفاق عظیمی را ایجاد کرد. به بیانی، این حادثه و تحقیر یک جوان در فضای عمومی به عنوان مسئله سرکوب و تحقیر اجتماعی، نشان‌دهنده وجود یک سیستم سیاسی سرکوبگر بود که در آن سیاست‌های تهدیدآمیز هدف کلان سیاست‌گذاری است. اقدام بوعزیزی در تونس به تداوم اعتراض‌هایی به وضع موجود منجر شد.

در میان خواسته‌ها و مطالبات معترضان، اعتراض به مسائلی مانند بیکاری، نرخ تورم بالا، فساد سیاسی و اقتصادی، شرایط نامطلوب اجتماعی، نبود آزادی، نبود حکومتی پاسخ‌گو به عنوان قطب پارانوئیک و واپس‌گرای فاشیستی که همواره در پی سرکوب، خفقان و انسداد است مورد توجه توده مردم بوده است. اتحادیه کارگری عمومی تونس به عنوان قطب اسکیزویی انقلاب که موجب رشد سیاست میل یعنی رشد و گسترش تحول‌خواهی، تغییر شرایط وضع

1. Mohammad Bouazizi

موجود بود، اقدام به کنشگری برای مقابله با این شرایط کرد. از خواسته‌ها و مطالبات توده‌های اجتماعی در تونس که زمینه حرکت‌های انقلابی در این کشور شد، مطالبات اقتصادی به واسطه شرایطی مانند نامطلوب اقتصادی، تورم بالا، فسادهای خاندان حکومتی (بن‌علی) بود. تأثیرات اقتصادی در افزایش بیکاری اجتماعی تا ۳،۱ درصد نیروی انسانی، بالارفتن غیرمعمول قیمت مواد غذایی در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱، بستر و زمینه اجتماعی و اقتصادی اعتراض‌های مردمی برای تغییر وضع موجود به‌عنوان یک پیشران اقتصادی بوده است. در سال ۲۰۱۱ اقتصاد تونس ۳ درصد رشد منفی داشت و نرخ رشد تولید ملی این کشور که در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ مثبت شده بود در سال ۲۰۱۱ به یک‌باره منفی شد. بسیاری از سیاست‌های دولتی برای مهار وضعیت نابسامان اقتصادی منجر به رشد طبقه سرمایه‌داری و افزایش شکاف‌های اقتصادی مرکز - پیرامون در داخل کشور شد و مناطقی از تونس به‌واسطه سیاست‌های دولتی بیکاری و رکود گسترده داشتند. در تحلیل حرکت‌های انقلابی تونس باید گفت، بیشتر اعتراض‌های در زمان انقلاب از مناطق محروم آغاز شده بود. به‌علاوه فساد اقتصادی خاندان بن‌علی و همسرش و سلطه اقتصادی آن‌ها بر صنایع و شرکت‌ها از دیگر کاتالیزورهای رشد قطب اسکیزویی انقلاب تونس بود. با افزایش دامنه بحران اقتصادی و گسترش نارضایتی‌های عمومی، بستر جنبش‌های اعتراضی نیرومندی فراهم شد. تا پیش از بحران اقتصادی، دولت حاکم بر تونس هم گرفتار در بحران مشروعیت سیاسی شده بود (Bashirieh, 2018: 74).

هم‌زمانی و توالی بحران‌های اقتصادی و بحران مشروعیت سیاسی خود منجر به پیدایش و پیشرانی قوی به‌عنوان یک اپوزیسیون بود. هم‌زمانی این مسائل برای مخالفان و معترضان به وضع موجود فرصت خوبی به‌وجود آورد و میل به تغییر را در جامعه و بستر اجتماعی تونس ایجاد کرد. حکومت بن‌علی پس از کودتای ۱۹۸۷ با اقداماتی مانند سرکوب شدید مخالفان در داخل و برقراری روابط نزدیک با کشورهای غربی، به ثبات و سامان سیاسی بر پایه استبداد رسیده بود. این سیاست‌ها نوعی نشانگان نظام استبدادی پارانوئیک تونس بوده است، سیستمی که اساساً هرگونه مخالفت را برنمی‌تافت و از هر فرصتی برای سرکوب مخالفان استفاده کرده بود. به همین دلیل، این ساختار مسلط استبدادی میل به تغییر، تحول و اصلاح و اساساً میل اجتماعی شدن را از جامعه سلب می‌کند. اما بحران اقتصادی بستر و زمینه مبارزات اجتماعی و نزاع میان دولت و جامعه را تشکیل می‌داد و بر شکاف میان مرکز - پیرامون در داخل می‌افزود که این مسئله به‌عنوان نشانگان سیاست میل به تغییر و تحول در جامعه و توده‌های اجتماعی

بوده است. اعتراض‌های اجتماعی به سرعت به پایتخت منتقل شد و قطب اسکیزویی انقلاب که سال‌ها در فشار، انسداد، استبداد، رنج و سرخوردگی بودند شامل اتحادیه‌های کارگری و دانشجویان، آموزگاران، حقوق‌دان‌ها، به‌عنوان پیشران اصلی حرکت انقلابی، اعتراض‌ها را پیش بردند و بسترهای تغییر را خواستار شدند. از دیگر نشانگان سیاست میل در تونس بسیج سیاسی سازمان‌ها و احزاب سیاسی قدیم و جدید بودند مانند حزب دموکراتیک مترقی، کانون دموکراتیک کار که در سال‌های پیش در خفقان و سرکوب بودند که فرصت خوبی برای کنشگری در عرصه عمومی یافتند. به‌طور کلی، حکمرانی بن‌علی در تونس منجر به ایجاد یک نظام پارانوئیک و استبدادی که مبتنی بر فساد، خشونت، سرکوب، ایجاد شبکه‌های سرمایه‌داری رفاقتی بود (Zemni, 2015: 70-80).

سیاست‌هایی که در نهایت منجر به کنشگری محور اسکیزویی انقلاب شد که خواستار کنش‌های تحول‌خواهانه و میل به شدن و میل به تحول بودند و بستر اعتراض‌ها را به وجود آورد. در بافتار ایدئولوژیکی حوادث بهار عربی و با توجه به فشار و مشکلات اقتصادی، بیکاری، انفجار جمعیت جوان در تونس به‌عنوان کاتالیزور و پیشران سیاست به میل، عامل مهمی در شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی و دگرگونی در عرصه نظام استبدادی پارانوئیک جهان عرب بود (Brian, 2013: 1). به بیانی، از زمان مرگ بوغزیزی در تونس در توصیف حرکت انقلابی و اجتماعی مردم در این کشور و ارتباط آن با سیاست میل به قدرت می‌توان از واژه‌هایی چون موج انقلابی<sup>۲</sup> نام برد (Glavin, 2018: 35). این امواج انقلابی در بسترهای کنش‌گرایانه خود، سیاست و اصول میل به تغییر و قدرت را مفصل‌بندی کرده بودند و از تکنیک‌های جدید در زمینه بسیج اجتماعی و نشانه‌سازی و تسخیر نمادهای شهری برای دستیابی به تحول و تغییر مدنظر خود بهره‌افراوان برده بودند. خشم عمومی نسبت به اجراشدن سیاست‌های نولیبرالیستی در ساخت داخلی و ساختار اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آنان منجر به ایجاد طبقه سرمایه‌دار رفاقتی فاسد به رهبری حاکمیت شده است که از دیگر عوامل مطرح‌شده سیاست میل به قدرت و میل به تغییر وضعیت بوده است (Lynch, 2017: 43-55).

انقلاب‌های بهار عربی به‌واسطه گسترش و سرایت‌های فکری و ایدئولوژیکی خود به انقلاب‌ها و حرکت‌های دومینویی در جهان عرب معروف شد. بعد از تحولات کشور تونس،

## 2. Revolutionary Wave

مصر از کشورهای حوزه شمال آفریقا بود که تحت تأثیر حرکت اجتماعی مردم با عنوان بهار عربی قرار گرفت. مصر از کشورهایی بود که همواره تحولات این کشور در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی برای پژوهشگران قابل تأمل است و در مورد آن تحلیل‌هایی می‌کنند. وضعیت داخلی مشابه تونس در مصر، وجود یک حکومت استبدادی و فضای بسته سیاسی از عوامل و کاتالیزورهای حرکت‌های مردمی در غالب سیاست میل به قدرت و تغییر و تحول بوده است. وابستگی شدید اقتصاد مصر به متحدان غربی خود و وجود بحران عظیم مالی جهانی موجب آسیب‌های ساختاری شدیدی بر اقتصاد دولتی مصر شد. اساساً کاربست سیاست‌های نولیبرالیستی در حوزه اقتصاد و افت شدید شاخص‌های اقتصادی از دلایل بحران‌های اجتماعی و سیاسی در مصر بود. میزان کاهش درآمد کارگران مصری موجب بیکاری عظیم در حوزه اقتصاد شد، مسئله‌ای که بر ناکارآمدی اقتصاد دولتی در این کشور تأثیر زیادی گذاشت و سبب شد بسیاری از معترضان در کنار مطالبات و اعتراض‌های سیاسی، مطالبات اقتصادی داشته باشند. در این شرایط زیستی، ترجمان جدیدی از تحولات و جنبش‌های اعتراضی در مصر پدیدار شد (Bashirieh, 2018: 79-82).

از اوایل سال ۲۰۱۱، ایجاد پدیده‌های جدید اجتماعی در مصر منجر به شکاف عمیق دولت - ملت شد، نشانه‌ای که در عمل، مشروعیت سیاسی و کارآمدی نظام حاکم را زیر سؤال برد و پیشرانی مهم در سر برآوردن سیاست میل به تغییر در نظام استبدادی شد. گروه‌ها و احزاب مخالف حاکمیت و وضع موجود به‌عنوان قطب و محور کنشگر انقلابی تحول‌خواه که روایت‌ها و خوانش‌هایی مبنی بر تغییر در نظم موجود داشتند؛ وارد عرصه عمومی و عرصه کنشگری اجتماعی شدند و در پی میل به تغییر شرایط موجود به شرایط مطلوب بودند. به بیانی، جنبش‌های اجتماعی که به‌واسطه بهار عربی در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه پدید آمدند؛ مولود تازه‌ای از آرمان، ایدئولوژی، هدفمندی، ذهنیت و شیوه‌های بسیج خاص اجتماعی بودند و اساساً پدیده‌های عظیمی به حساب می‌آمدند و توانایی بسیج توده‌ای و مردمی برای رسیدن به تغییر در غالب سیاست میل به قدرت بودند؛ در یک کلام، ذهن جمعی واحدی را پدید می‌آوردند (Laurie, 2012: 3). مصر از آغاز سال ۲۰۱۱ با چنین حرکت‌ها و جنبش‌هایی در غالب بسیج توده‌ها بر محور ذهن جمعی واحد که مسئله تغییر و تحول و میل گذار را در ذهن می‌پروراند مواجهه شده بود که در قالب اعتراض‌ها، حرکت‌های عظیم، اعتصاب و مقاومت توده‌های مردمی ایجاد شده بودند، جنبش‌هایی که در بطن خود

نارضایتی‌های عمومی و اجتماعی در مسائل اقتصادی مانند گرانی مواد غذایی، بیکاری، فساد داشتند و در ذهن نیروهای بسیج‌شده تفکر سازی عصیانگر علیه استبداد پارانوئیک را به وجود آورده بود. در مطالبات سیاسی توده، نبود روندهای آزاد در مشارکت‌های مردمی، سرکوب‌های مدنی، نبود تحزب‌گرایی دموکراتیک، نبود جامعه مدنی کارآمد از نشانگان اعتراض مردمی علیه وضع موجود جزو نشانه‌های سیاست میل بود.

به عقیده مردم و نیروهای اجتماعی پایان دوران حسنی مبارک تنها راه نجات کشور و اصلاح روندها بود. حکمرانی سه‌ضلعی در مصر یعنی ارتباط بین رژیم، پلیس و ارتش و دیگر نیروهای امنیتی در مصر استبداد پارانوئیک به وجود آورده بود، بستری که در آن استبداد و فرهنگ سیاسی بسته، سرکوب، سرخوردگی، فساد سیستماتیک، بحران‌های متعدد اجتماعی و... توده‌های اجتماعی و مردم را نسبت به وضع موجود سرخورده کرده بود. به این دلیل، اجتماع تصمیم بر تغییر در محور سیاست به میل را در خود ایجاد کرد (Farooq & Aktaruzzaman, 2019: 10). آنان می‌خواستند از فضای بسته سیاسی به سمت تغییرات مردمی و تحول‌خواهانه گذر کنند. حسنی مبارک بعد از روی کار آمدن به یکسری اصلاحات محدود اجتماعی و سیاسی اقدام کرد؛ به طوری که تا حدودی محدودیت‌های مربوط به آزادی‌های اجتماعی و مدنی مانند آزادی بیان در مطبوعات، دعوت از علمای دین به مشارکت، به چالش کشیدن ایدئولوژی‌های آشوب‌طلبانه را انجام داد. حسنی مبارک تا حدودی با مواضع لیبرال‌گونه اقدام به انجام اصلاحات در مصر کرد. با این حال این اقدامات او، فضا و بستری را برای جنبش‌ها و سازمان‌های اسلامی در مصر به وجود آورد و اینکه این نهادها و حرکت‌ها فرصت تازه‌ای برای افزایش توانمندی‌های خود و پرورش سیاست میل به قدرت را در خود پروراندند، به طوری که اخوان‌المسلمین به کارگزاری اثربخش در جامعه مدنی مصر برای تغییر اجتماعی تبدیل شد (Esposito J., 2016: 314)

بسیاری از گروه‌های اجتماعی در مصر، خدمات عمومی و اجتماعی برای مردم عرضه می‌کردند و مهم‌ترین دغدغه و اولویت آن‌ها برطرف کردن نیازهای طبقه متوسط و فقیر مصر بود. این نشانگان بستر را برای دگرگونی ساختار مسلط پارانوئیک استبدادی مصر فراهم می‌کرد و در الگوی رفتاری و گفتمان حاکم بر حرکت‌های اجتماعی، سیاست میل به قدرت را به وجود می‌آورد. در ۱۸ ژانویه ۲۰۱۱ اسماء‌المحفوظ، فعال سیاسی مصری در بستر فضای مجازی (اینترنت) مرتب به بسیج اجتماعی و سیاسی متوسل شده بود. اقدامات او سرانجام منجر به شروع حرکت اعتراضی در ۲۵ ژانویه شد. قیام طرفداران تغییر و تحول در مصر نه به عنوان حرکتی

سازمان‌دهی شده و با برنامه، اهداف و چارچوب‌های مشخص و رهبری کاریزماتیک، بلکه فقط حرکتی توده‌ای و اعتراضی بود. در این میان اعضای شرکت‌کننده یعنی فعالان، معترضان و جوانان تحصیل کرده به واسطه ارتباطی که با رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی داشتند، از یک آگاهی جمعی سیاسی و اجتماعی برخوردار شده بودند. همین مسئله میل به قدرت و تغییر را در آن‌ها به وجود آورده بود، میلی که دگرگونی در نظام استبدادی پارائونیک را خواستار شده بود. کنش سیاسی و کنش رفتاری این حرکت اجتماعی در مصر موضوعات بطن جامعه در غالب‌های پراگماتیسمی بودند؛ نه مسائل مربوط به ایدئولوژی، به همین دلیل، شعار معترضان معطوف به ساختارهای آسیب‌دیده داخلی، سلطه طبقه مسلط بر مردم، فسادهای سیستمی و در یک کلام شعار نان، آزادی و عدالت اجتماعی بود (Tadros, 2012). در حرکت اعتراضی کشور مصر گروه‌های جدید مانند «جوانان حامی آزادی و عدالت»، «ائتلاف جوانان انقلابی»، «جنبش‌های مردمی برای تغییر»، «جنبش جوانان ششم آوریل» از حرکت در جهت سیاست میل و رویکرد به تغییر حمایت می‌کردند و خواستار دگرگونی در نظام استبدادی و قطب پارائویی حاکم بر جامعه بودند. به‌طور کلی، نشانگان نظم پارائونیک استبدادی در مصر این‌ها هستند: انسداد سیاسی به واسطه محدودسازی‌های مدنی، فضای امنیتی (گسترده‌شدن چتر امنیتی حکومت)، کنترل شدید روندهای مشارکتی در کشور، شفاف نبودن، نبود انسجام دولتی و دولت‌سازی ناکام منجر به بحران مشروعیت، سرخوردگی درون طبقاتی در نظم سیاسی مصر شد، بستری که خود منجر به پدیدارشدن تفکرات معطوف به تغییر و کنش‌های انقلابی تحول‌خواهانه برای تغییر وضع موجود شد.

لیبی از کشورهای شمال آفریقا است که حکومت دیکتاتوری قذافی سال‌ها در این کشور ساختار سلطه استبدادی و پارائونیک را به وجود آورده بود. از نظر مؤلفه‌ها و شاخص‌های اجتماعی لیبی، توسعه نهادی را تجربه نکرده است و همواره از مشکل وحدت اجتماعی و سیاسی به واسطه نظم استبدادی و سلطه‌آمیز در رنج بوده است (Gelvin, 2015: 94). شکاف منطقه‌ای در لیبی از جمله شکاف مناطق شرقی و غربی از چالش‌های اجتماعی این کشور بوده است که اساساً به واسطه سرایت افکار بهار عربی منجر به چندپارگی بیشتر اجتماعی و سیاسی در لیبی شد. ساختار و نظم موجود و همچنین دولت - ملت‌سازی دموکراتیک در این کشور صورت نپذیرفته است و ساخت سیاسی آن همواره بیان‌کننده نظم پارائونیک استبدادی شامل قبیله‌گرایی، فساد، اقتدارگرایی، سرکوب سیاسی، سرخوردگی اجتماعی در میان مردم شده بود. به‌طوری که

جامعه‌لیبی را سرخورده از حاکمیت موجود کرد و در چنین فضایی نشانگانی از رشد سیاست میل به قدرت و تغییر در این جامعه پدیدار شد (Lecher, 2020: 101). از الزامات راهبردی برای تغییر اجتماعی در لیبی مبارزه با سیستم الیگارشیک استبدادی بود. سیستمی که همواره انسداد سیاسی، قبیله‌گرایی و خویشاوند سالاری را نهادینه کرده بود و مانع ایجاد تحرک اجتماعی در جامعه شده است. نبود جامعه‌مدنی کارآمد که در اولویت‌های خود منافع جمعی و مردمی را در نظر داشته باشد؛ از دلایل شورش اجتماعی علیه نظم استبدادی مسلط بوده است. ساخت الیگارشیک حکومتی مانع توزیع عادلانه قدرت سیاسی در لیبی بوده و همواره تبعیض‌های شدید سیاسی وجود داشته است و این مسائل به‌عنوان پیشران، میل به قدرت و میل به تغییر را در لیبی به وجود آورد. در کنار این مسائل، افت تاب‌آوری اقتصادی و افزایش نرخ بیکاری منجر شد کاتالیزورهای اقتصادی میل به قدرت در کنشگری اجتماعی لیبی اثرگذار باشند (Fraihat, 2016: 66). بر این اساس حرکت‌های اعتراضی و اقتصادی در لیبی در عرصه عمومی جامعه به حرکت‌های انقلابی و سیاسی گذر کردند و تبدیل به حرکت‌هایی شدند که میل به تحول را در خود پرورش داده بودند و خواستار ایجاد وضعی مطلوب شدند. بدین ترتیب در سال ۲۰۱۱ در واکنش با ناکارآمدی‌های حکومتی حرکت‌های اعتراضی در لیبی آغاز شدند، جنبش‌هایی که به بیان دلوز قطب اسکیزوی انقلاب و دارای کنش انقلابی معطوف به میل تحول بودند.

به‌طورکلی، سه عامل راهبردی در دگرگونی نظم استبدادی و پارانوئیکسی که معطوف به سیاست میل بودند در لیبی نقش مهمی داشتند و عواملی محسوب می‌شوند که در افزایش قدرت کنشگری عمومی جایگاه‌الایی دارند:

۱. شکاف درون حاکمیتی؛ ۲. تبدیل شدن شورش‌ها از حرکت‌های مدنی و اجتماعی به حرکت‌های سیاسی؛ ۳. مداخله عوامل خارجی. به بیانی، توالی این سه عامل به‌عنوان پیشران میل به قدرت، گفتمان تغییر و تحول در نظم سلطه‌آمیز لیبی را ایجاد کرد. سرایت امواج بهار عربی به لیبی به‌گونه‌ای بود که این کشور را در مقایسه با مصر و تونس متمایز کرده بود. حرکت اعتراضی در لیبی خشونت بیشتری را در خود جای داده بود به‌شکلی که اسلحه، مؤلفه اثرگذار و تعیین‌کننده در تغییر ساختار سیاسی و اجتماعی لیبی بود (Collombier, 2016: 225). به‌طور کلی، برای فهم دگرگونی در نظام استبدادی پارانوئیک لیبی در جریان بهار عربی و پدیدار شدن سیاست میل به قدرت در توده‌ها، همواره رویکرد معطوف به نقش‌آفرینی عاملیت انسانی (کارگزار) در تغییر ساختار موجود اهمیت فراوانی دارد. تلفیقی که می‌تواند در فهم تحولات این



کشور مؤثر باشد. در فهم تحولات قطب پارانوئی استبدادی جهان عرب با توجه بر دولت‌های شمال آفریقا، کنش‌های وضعیت‌مند مقطعی عاملان انسانی در پدیدارشدن سیاست میل به قدرت و رویکرد میل به تغییر قابل توجه است. کنش‌هایی که با واکنش‌های انقلابی خود نشانگان تأویل مانند اضطراب، ترس، فساد، ظلم، نابرابری را مورد بازشناسی قرار می‌دهد و برای تغییر این وضعیت است که کنش‌های تغییرطلبانه به وقوع می‌پیوندد و اساساً الگوها و واکنش‌های معطوف به تغییر و تحول را به وجود می‌آورند. از دیگر دلایل پیدایش دگرگونی در نظم سلطه جهان عرب و سیاست میل به قدرت، پیوند میان انتلاف‌سازی‌های عمومی با ذهن جمعی مشترک بوده است که مبارزه با وضعیت موجود را موجب شد. این مسئله سبب خلق گفتمان تحول و تغییر بر محور سیاست میل به قدرت بوده است. سیاست‌هایی که منجر به گذار جنبش‌های مدنی و اجتماعی به حرکت‌های ریزوماتیک سیاسی در سطوح ساختاری شد.

#### ۷. فرایند تنوع و تحول نشانگانی عرصه سیاست در بهار عربی

خیزش‌های بهار عربی و تحولات اجتماعی و سیاسی در کشورهای هدف از جمله کشورهای شمال آفریقا (مصر، تونس و لیبی) موجب شکل‌گیری استعاره‌های جدید در مورد تحول و تنوع عرصه سیاسی و حکمرانی شد. نشانه‌های تغییر و تحول از جمله جهانی‌شدن، ورود رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، ورود افکار مدرنیته‌خواهی، مطرح‌شدن تفکر دموکراتیک، جریان آزاد اطلاعات، زمینه را برای نگرش‌های انتقادی و مبارزه با شرایط نامطلوب به وجود آورد. فرایند تنوع و تحول عرصه سیاست در بهار عربی را با توجه به کشورهای شمال آفریقا در سه محور می‌توان بیان کرد: الف) بهبود وضعیت آموزشی و انجام اصلاحاتی در این حوزه؛ ب) ورود رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی و جهانی‌شدن و ورود اندیشه‌های دموکراتیک؛ ج) مسائل و چالش‌های داخلی این کشورها که نظم استبدادی و پارانوئیکی را به چالش کشید و بستر سیاست میل به قدرت و میل به تحول را به وجود آورد. پیدایش تفکر انتقادی نسبت به وضع موجود و ظهور خوانش‌هایی جدید از اسلام سیاسی از دیگر نشانگان تحول عرصه سیاست در بهار عربی هستند. تحول در زبان و گفتمان سیاسی و دیالکتیک حکمرانی جوامع درگیر در حرکت‌های بهار عربی از تحولات نشانگانی دیگر در حوزه سیاست بوده است. گفتمانی که خواستار انجام اصلاحات سیاسی با توجه به آزادسازی‌های اجتماعی، تحزب‌گرایی، توجه به رسانه‌ها، توجه بر نقش زنان و جوانان تحصیل‌کرده در روندهای موجود اجتماعی به‌عنوان طبقه در حال ظهور بودند (Mohammad & Fahmy, 2020: 3-5). به‌واسطه بهار عربی شرایط فرهنگی جدید

ایجاد شد که ریشه در روندهای جهانی شدن داشت؛ روایت‌هایی از تغییر و تنوع که عرصه سیاست را در بر گرفت. به واسطه خیزش‌های بهار عربی در بستری محدود ساخت فضای مدنی، مقاومت‌های اجتماعی مدنی به‌منظور توانمندسازی و پایدارسازی اجتماعی توده‌های مردمی در برابر چالش‌ها و همچنین عدالت در حوزه‌های مختلف از مسیرهای تغییر عرصه سیاست برای دولت‌ها بوده است که خود از نشانگان تغییر و تحول به حساب می‌آید (Burns, 2018: 120). پایگاه اجتماعی جنبش‌های بهار عربی که مؤلفه‌هایی از تحول نشانگانی است، حضور جوانان تحصیل‌کرده و زنان است که خواستار تحرک اجتماعی در جامعه بوده‌اند. مرکزیتی که به‌لحاظ تفسیر و توضیح جامعه‌شناختی، افرادی بودند که آینده‌ای روشن در پرتو چنین سیستم استبدادی برای خود تصور نمی‌کردند؛ به‌همین دلیل خواستار تغییرات در عرصه سیاست و اجتماع جوامع خود بودند. همان‌طور که بیان شد زنان و جوانان تحصیل‌کرده از نیروهای اجتماعی مهم در جریان حرکت‌های بهار عربی بودند. اساساً زنان و جوانان به‌عنوان ستون‌های حرکتی این خیزش‌ها به حساب می‌آمدند. زنانی مانند اسماء المحفوظ در مصر که در خط مقدم مبارزه با نظام استبدادی و پارانوئیکی حضور داشت و به بسیج اجتماعی سیاسی در پرتو کنشگری شبکه‌ای در فضایی مثل فیس‌بوک اقدام کرد (Mason, 2013: 60) در حرکت‌هایی که معروف به خیزش‌های شبکه‌ای شده بودند شخصیت زنان نه به‌عنوان رهبری سلسله‌مراتبی، بلکه فقط نقش هماهنگ‌کننده را بازی می‌کردند؛ مانند آنچه وائل قونیم در مصر به‌واسطه شبکه‌های اجتماعی مانند فیس‌بوک انجام می‌داد. این حرکت‌های انقلابی به جنبش‌هایی سیاسی ریزوم‌وار معروف شده بودند، زیرا روندهایی بودند که رهبری مشخص نداشتند و فقط حرکت‌هایی در سطح بودند.

حضور نیروهای اجتماعی مانند زنان در حرکت‌های بهار عربی نشان‌دهنده خوانش‌های فمینیستی و انتقادی نسبت به روندهای مردسالارانه بوده است. حرکت‌هایی که در پی تغییر و گذار پارادایمی از گفتمان مسلط مردسالاری به گفتمان‌های زن‌محورانه بوده است. حضور جوانان در انقلاب‌های بهار عربی در پرتو رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی نشانه‌ای بنیادین در عرصه سیاست بوده است. به بیان مانوئل کاستلز<sup>۳</sup>، جنبش‌های بهار عربی تجلی عینی شبکه‌سازی در بستر فضای مجازی بودند. کنشگری رسانه‌های اجتماعی و شبکه‌های مجازی در انقلاب‌های بهار عربی موجب شد که این حرکت‌ها معروف به انقلاب‌های فیس‌بوکی،

### 3. Manuel Castells

اولین انقلاب‌های توتیتری، هشتگ‌سازی‌های رسانه‌ای، و ایرال‌سازی اتفاقات عرصه سیاست شدند، فضایی که در فرایند بسیج سیاسی و اجتماعی علیه گفتمان مسلط به کنشگری انقلابی پرداختند. برای نمونه، در تونس از زمان مرگ بوعزیزی عرصه سیاست این کشور دچار تنوع و تحول شد. به طوری که رسانه‌ها و نیروهای اجتماعی در بسیج سیاسی و اجتماعی موفق عمل کردند و با راه‌انداختن هشتگ‌هایی در حمایت از بوعزیزی عرصه سیاست در این کشور را تحت تأثیر خود قرار دادند. در مقایسه با دیگر کشورها تونس نمونه موفق تری به حساب آمده است (به سه دلیل: الف) وجود یکپارچگی بیشتر و تجانس اجتماعی و قومی؛ ب) مصالحه نخبگانی و تحول در میان اسلام‌گرایان؛ ج) موقعیت ژئوپلیتیکی (Niakooee, 2019: 76-79). یکی از اولین پیامدهای بهار عربی در عرصه سیاست در تونس که به‌عنوان تحول به حساب می‌آید، توجه به نقش احزاب در جامعه بوده است که حوزه عمومی و حوزه سیاسی مورد توجه قرار گرفتند. در ارتباط با نشانگان تغییر و تحول عرصه سیاست در تونس، تلاش‌هایی برای بهبود شفافیت در بستر دیوان‌سالاری و مبارزه با فساد بود که از اواخر سال ۲۰۱۲ ایجاد و در قانون اساسی ۲۰۱۴ هم بر آن تأکید شد (Bellin, 2012: 129-132). یکی دیگر از نشانگان تحول عرصه سیاست در تونس، مصالحه میان نخبگان و اسلام‌گرایان بود به طوری که آنان مانند رهبران النهضه دموکراسی را برای تونس و گذار به یک وضع مطلوب و رهایی از قطب پارانویسی ضروری می‌دانستند.

در مصر دیگر کشور درگیر در روند تحول‌خواهی بهار عربی، مبارزه توده‌ای علیه حُسنی مبارک در کنار اینکه نشانه‌ای بر آغاز دوران جدید در زیست سیاسی و اجتماعی بود، نخستین جلوه واقعی پیدایش حوزه عمومی جدید برای دولت‌سازی نوین و نشانه‌ای از تنوع و تحول محسوب می‌شد. در این بستر جدید که از سوی شبکه‌های جدید ارتباطی هدایت می‌شد، فعالان اجتماعی را در شکل‌گیری هویت جمعی مشترک هدایت می‌کرد. در این فضای جدید، نیروهای جدید اجتماعی در عرصه سیاسی مصر به‌عنوان عاملی اثرگذار در پی تنوع و تحول نشانگانی و گفتمانی بودند تا بتوانند به‌عنوان یک قطب اسکیزوبی که کنش انقلابی دارند تحول و گذار را در جامعه ایجاد کنند (Esposito J., 2016: 323). در چنین فضایی جنبش‌های اعتراضی و انقلابی مصر به نیروی سیاسی تبدیل شد و روندهای موجود جامعه را تغییر داد. حرکت انقلابی و تحول‌خواهانه در مصر فضای زیست سیاسی این کشور را تغییر داد و منجر به بازتولید هویت و گفتمان مقاومت بر محور تغییر و تحول شد. در مصر با

کشته شدن خالد سعید با هشتگ سازی و وایرال شدن رسانه‌ای این حادثه، عرصه کنشگری سیاسی این کشور متحول و نوعی جدید از گفتمان سازی و قدرت سازی ایجاد شد. عاملیت سیاسی حرکت اعتراضی در مصر به وسیله افرادی مانند اسماء المحفوظ، منی الطحاوی، احمد ماهر و نواره نجم سبب شد که عرصه سیاسی در مصر به وسیله عاملیت رسانه‌ای و شبکه‌ای تعیین شود. همچنین در لیبی همراهی اجتماعی مردم برای مبارزه با بحران‌های دولتی که در حوزه‌های مختلف پدیدار شده بود؛ نشانه‌ای از تنوع و تحول در عرصه سیاسی این کشور بود. اعتراض‌ها در لیبی از مسائل اقتصادی به حوزه سیاست تغییر جهت پیدا کرد و منجر شد حرکت اعتراضی و توده‌ای علیه رژیم قذافی از قدرت بسیج اجتماعی، سیاسی بیشتری برخوردار شود. از دیگر نشانگان تحول و تنوع در لیبی حضور شبکه‌های مجازی مانند اینترنت بود. از پیامدهای بسیار مهم فضای سایبری و رسانه‌ای که در لیبی ایجاد شد، طرد محافظه‌کاری و پیش‌راندن نظم موجود به واقع‌گرایی و بستر سازی برای تحول انقلابی بود (Cottle, 2011: 651).

به‌طور کلی، ماهیت جنبش‌های اعتراضی بهار عربی و پیوند آن با پارادایم‌ها و چشم‌اندازهایی مانند جهانی شدن، رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، تغییر هویت، ورود افکار آزادی خواهی و فکر دموکراتیک و حضور زنان در عرصه سیاست به‌عنوان یک گروه معترض در پی تغییر نظم مسلط و استبدادی پارانوئیک بود. توسعه شهرنشینی، حضور شبکه‌های اجتماعی در روندهای سیاسی و افزایش باسوادی در میان اقشار طبقه متوسط، نشان می‌داد که جوامع عربی به سمت تنوع و تحول در حرکت هستند. اما این جنبش‌ها به دلایلی نتوانستند به ساختار سازی نهادینه و تغییرات کلان روی آوردند و بازتولید استبداد در آنان روی داد. اگرچه حرکت‌های بهار عربی نوید گذار به دموکراسی را می‌دادند، تغییرات در بهار عربی دوره‌ای و سطحی بودند. یکی از دلایل آن تبدیل شدن این حرکات به جنبشی سیاسی بود. با توجه به اندیشه ژیل دلوز، انقلاب‌های بهار عربی حرکت‌هایی در سطح و بدون ریشه بودند. این انقلاب‌ها قدرت رهبری سازمان‌دهی نداشتند؛ به همین دلیل حرکت‌های ریزوماتیک نامیده می‌شوند. این ویژگی آنان منجر به بازتولید اقتدارگرایی شد. به‌طور کلی، این حرکت‌ها موجب شد که عاملیت‌ها تغییر کند نه اینکه ساختار سازی نهادینه صورت بپذیرد. در این نظام‌ها آلترناتیو ساختاری پیدا نشد و در عمل منجر به بازتولید نظم مسلط در غالب‌های استبدادی جدید شدند.

## ۸. نتیجه

حرکت‌ها و خیزش‌های بهار عربی از سال ۲۰۱۱ منجر شد که نظم مسلط و نشانگان استبداد پارانوئی جوامع درگیر، دچار چالش‌های نهادی و کارکردی شدید شود. در جوامع عربی، نشانه‌هایی مانند فرهنگ سیاسی بسته، روندهای ضعیف مشارکتی، فسادهای سیستماتیک اداری، دیوان‌سالاری‌های بیمار، چالش‌های شدید اقتصادی همواره موجب تضعیف جامعه مدنی و نیروهای اجتماعی شده بود. با ورود روندها و چشم‌اندازهای جهانی شدن و ابزارهایی جدید مانند رسانه و شبکه‌های مجازی به جوامع درگیر نظم مسلط آن‌ها دچار تغییر شد. به طوری که عرصه سیاست در این کشورها دچار تنوع و تحول گفتمانی شد یا بنابر اندیشه دلوز قطب پارانوئی توسط قطب فعال‌شده اسکیزویی که کنش‌های انقلابی معطوف به تغییر و میل به شدن داشتند به چالش‌هایی راهبردی کشیده شد. حرکت‌های بهار عربی در خوانشی جدید و نوین انقلاب‌هایی در ضرورت فرهنگی بودند. فرهنگی که دچار استبداد، سرکوب، فساد، ناکارآمدی شده بود و حرکتی انقلابی و فرهنگی می‌توانست چنین نظم فرهنگی استبدادی را از قطب پارانوئی به قطب اسکیزویی و تحول‌خواهانه راهبری کند. به بیانی، مطالبات اجتماعی در حرکت‌های بهار عربی بر محور گذار به دموکراسی به‌عنوان تحولی گفتمانی و سیاسی مدنظر بود. تحولی که می‌توانست عرصه سیاست در این کشورها را دگرگون کند. اما این خیزش‌ها به دلیل نداشتن قدرت رهبری واحد، نداشتن ایدئولوژی سازمان‌دهی شده، سطحی بودن حرکت‌ها و نداشتن آلترناتیو ساختاری نتوانستند گذار از اقتدارگرایی را به دموکراسی به‌طور موفق انجام دهند و منجر به بازتولید اقتدار و سلطه در قالب‌های جدید شدند. دلیل آن‌هم ریزوماتیک بودن حرکت انقلابی آن و نداشتن سازمان‌دهی واحد بوده است. به‌طورکلی، این سه راهبرد برای تغییر در عرصه سیاست کشورهای مورد بحث برای تنوع و تحول قابل توجه است: ۱. استفاده از ظرفیت‌ها و بسترهای مدنی برای مقابله با چالش‌ها و تهدیدها و ایجادسازی جامعه مدنی دموکراتیک و توانمند؛ ۲. مقابله هوشمندانه با تهدیدهای متناسب با ساخت داخلی آنان ۳. توانمندسازی اجتماعی شهروندان به‌منظور تغییرات اجتماعی نهادی کارآمد.

## References

- Ahmadi, Babak (2021), *The Text Structure and textural interpretation*. Tehran: publish Center. **[In Persian]**
- Alexander, Christo her (2010), *Tunisitability and Reform in the modern Maghreb*, Rutledge.
- Amirshahi, Zulfiqar (1998), *Libya's Green Book*, Tehran: Ministry of Foreign Affair. **[In Persian]**
- Arooq, Omar and Khondker Aktaruzzaman (2019), "Religiosity and perception about Com actability of Democracy with Islam: Evidence from the Arab World", *International Journal of publish O inion Research*, volume 31, Issue 2.
- Ason, ail. (2013), *Why It's Still Kicking off Everywhere: The New Global Revolutions*. 2nd e., London: Verso, .66.
- Bashirieh, Hossein (2018), *From Crisis to Collapse: An Investigation into the Durability or Vulnerability of Political Systems*, Tehran: Negahe Moaser **[In Persian]**
- Bellin, Eva (2012), "Reconsidering the robustness of authoritarianism in the Middle East: Lesson from the Arab S ring", *Com amative politics*, 44(2), 127-149.
- Brian. . Klein. (2013), *the Crisis of the Global Middle Class: art I. Briefing*, *World politics Review*, and August 6, 2012. [www.worldoliticsreview.com/articles/rent/2231/Accessed/july31/](http://www.worldoliticsreview.com/articles/rent/2231/Accessed/july31/)
- Burns' Sean (2018), *Revolts and Military in the Arab S ring: a use U rising and the politics of Re resin*. London, UK: I.B. Taurus & Ltd.
- Collombier, Virginie (2016), *Building on Army to Build the State? The Challenge of Building Security Institutions in oust – Qaddafi Libya in Armies and Insurgencies in the Arab S ring*. University of Pennsylvania press.
- Deleuze, G and aren't, C (1987), *Dialogues, Tran's*. Hugh Tomlinson and Barbara Habberjam, London Athlons press.

- Deleuze, G and Guattari, F (1977), *Anti-Ode us: Ca vitalism and Schizoid hernia*, trans. Robert Hurley Mark Seem and Helen R. Lane, New York. Viking press.
- Deleuze, G. (1995), *Difference & Re edition*, Columbia University press.
- El-Khawas, Mohammad (2012), "Tunisia's Jasmine Revolution: Causes and I'm act". *Mediterranean Quarterly* 23:4.
- Esposito, John. L (1999), *the Islamic Threat: Myth or Reality?* New York: Oxford University press.
- Esposito, John (2016), *Islam and Democracy after the Arab S ring*, Translated by Samii Esfahani Alireza.Haji our Mohammad. Publisher Negahe Moaser. **[In Persian]**
- Fraihat, Ibrahim (2016), *Unfinished Revolution: Yemen, Libya and Tunisia after Arab S ring*. Yale University press.
- Gelvin, James. (2015), *The Arab S ring: What everyone needs to know*, Oxford University press.
- Hart, Michael (2013), *Gilles Deleuze, Novitiate in halloos hay*, Translated by Najafzadeh Reza, Tehran: Nashre Ney. **[In Persian]**
- Laurie, envy (2012), *The Occury Movement: three on*. *New statesman* (18/01/2012)
- lavin, James L. (2018), *The New Middle East*, Translated by Zibaei Mehdi, Qazvin: Imam Khomeini International University press. **[In Persian]**
- Lecher, Wolfram. (2020), *Libya's Fragmentation Structure and process in Violent Conflict*. I.B. TAURIS.
- Lynch, Mare. (2017), *the New Arab Wars: U risings and Anarchy in the Middle East*. New York: publish Affairs::304.
- Mohammed, Eid & Fahmy, Dalia (2020), *Arab S ring: Modernity, Identity and Change*, Algarve Macmillan.
- Mousavi, Sayed Mohammad; Bagheri, Maryam; Mousavi, Mohammad Reza (2012).

"The causes and roots of the eon le of Libya and Yemen 2010-2011" political Science Quarterly, 9th year, number 23, summer 2012, ages 197-220. [In Persian]

Niakooee, Sayed Amir (2011), "Recent developments in the Middle East and North Africa: different origins and consequences", Foreign Relations Quarterly, third year, number 4, 276-239. (In Persian)

Niakooee, Sayed Amir (2019), Arab winter and the mystery of democracy in the Middle East, Tehran: Mokhatab publication. [In Persian]

Ottle, Simon. (2011), "Media and the Arab U risings of 2011", Journalism, Vol.12, No.5.: 620-658.DOI:10.77/1464884911410017.

Schroeder, peter. J and Redissi (2011), "Ben Ali's fall", Journal of Democracy 22.3.

Tadros, Maris (2012), Where's the Bread, Freedom and Social Justice' a Year after Egypt's Revolution? Guardian, jan25.htt://www.theguardian.com/global-development/poverty-matters/2012/jan/25/egypt-bread-freedom-social-justice.

Tagvi, Sayed Mohammad Ali (2016), "Roots of the Arab S ring and the Dominoes of the Collapse of Arab Regimes (Determination of Short-Term Factors and the Role of political Management)", State Studies Quarterly, Journal of the School of Law and political Sciences, 3rd Year, Number 11, Fall. . 1-. DOI. 10.22054/TSSQ.2017.810. [In Persian]

Yazdani, Enayatullah, Ghasemi, Mustafa (2015), "An analysis of the bankrupt government in Libya", Government Research Quarterly, second year, number 6, summer, ages 61-96. [In Persian]

Zemni, Sami. (2015), the Roots of the Tunisian Revolution: Elements of a political Sociology, In Rutledge Handbook of Arab S ring Edited by Larbi Sadiki. Rutledge.

Zulfiqari, Sayed Mohammad (2011), "Rereading political Islam in Tunisia", Regional Researches, No. 6, 15-51. [In Persian]